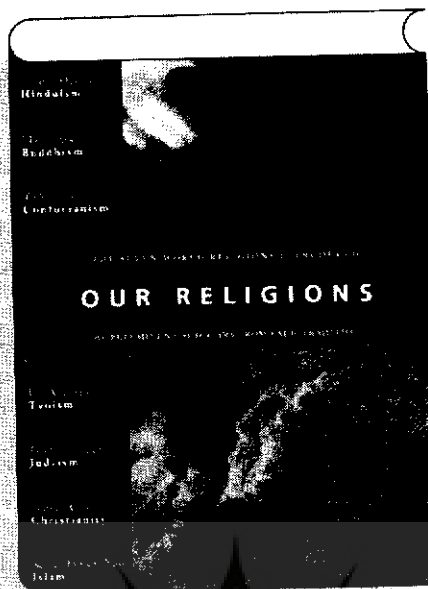


# هفت آیین بزرگ جهان

● علیرضا هدائی



**Our Religions** ■  
Edited by Arvind sharma ■  
Harper Collins Publishers  
New york ■  
1995 ■

## مسیحیت به روایت هاروی کاکس

فصل ششم کتاب «ادیان ما»، که به معرفی مسیحیت می‌پردازد، در ۶ بخش کلی بدین‌سان سامان یافته است: مسیحیت چیست؟، مسیحیت صدر اول، حیاتهای مسیحانه، دعا و فعل مسیحانه، مسیحیت از این پس چه دارد؟، و آخرین امور. این بخشهای اصلی ۲۰ عنوان فرعی را در خود جای داده‌اند.

\* نخستین بخش با بیان اختلافهای موجود میان تلقیهای مختلف مسیحیان در گوشه و کنار جهان از مسائل مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و این بیان تمثیلی که اگر کسی یا چیزی از مریخ بر زمین فرود آید و در خیابانهای آمریکا گام زند با مشاهده صدها ساختمان موسوم به کلیسا که مردمان در هر یک به شکل و شیوه‌های خاص به حرکاتی غیرمعمول می‌پردازند واقعاً سردرگم و در تعریف اینکه «امروزه چه کسی مسیحی است» دچار مشکل خواهد شد، می‌کوشد نکات مشترک میان فرقه‌های مختلف مسیحیت را بیابد و بازگوید و بدینسان تعریفی از «مسیحیت» به دست دهد. عمده‌ترین نکته مشترکی که فرد مریخی بدان بر خواهد خورد نام یک معلم و پیامبر ابهام‌آمیز یهودی است که در حدود دو هزار سال پیش در امپراتوری روم می‌زیست و فقط حدود سی و سه سال عمر کرد؛ عیسی ناصری. اما مسیحیان از این عیسی نیز یک تلقی ندارند. برخی او را پسر خدا یا تجسد واقعی خالق جهان می‌دانند؛ برخی معتقدند که او حامل

اصلی انجیل است: پیام فرارسیدن دوران الهی عدالت و صلح برای نوع بشر؛ و دیگران او را نمونه بارز اراده خداوند نسبت به تمامی بشر می‌دانند: سرمشقی برای اینکه مقصود از حیات بشر چیست و این حیات چگونه باید باشد.

بدین جهت نخست باید دید عیسی کیست. اما حتی در مورد طریقه دانستن در مورد عیسی و شناختن خود او نیز میان مسیحیان اختلاف است. بسیاری بر این پای خواهند فشرد که تنها شاهد کاملاً معتبر برای شناخت اینکه عیسی که بود و چه مقصودی داشت در عهد جدید یافت می‌شود: مجموعه‌ای از نامه‌ها، تاریخ تفسیرگرانه، نبوات، و گزارشهای زندگانی عیسی که از صدها مدرک نگاشته شده به وسیله جنبش شکل گرفته از نخستین پیروان او - که بعدها کلیسا نامیده شد - طی یک قرن پس از مرگش انتخاب شده است. برخی دیگر ادعا خواهند کرد که گرچه نمی‌توان این آثار صدر اول را کنار گذاشت، تنها راه موثق شناخت عیسی و دانستن درباره او این است که به طریق شخصی و تجربی با او مواجه شویم. (چنین شناخت بی‌واسطه و عرفانی نسبت به عیسی امکانپذیر است، زیرا خداوند عیسی را پس از مرگ برانگیخت و او هم‌اکنون زنده است.) البته نباید این اختلافها را بزرگنمایی کرد، زیرا اکثر مسیحیان این دیدگاهها را با هم تلفیق می‌کنند. بدینسان پاسخی که هر فرد مسیحی به این پرسش که «عیسی که بود و

کتاب «ادیان ما»، ویراسته آرویند شرما، در هفت فصل به معرفی هفت آیین بزرگ جهان می‌پردازد: آیین هندویی (نوشته آرویند شرما Arvind Sharma)، آیین بودا (نوشته ماسونوایب Masao Abe)، آیین کنفوسیوس (نوشته تو وی مینگ Tu wei-ming)، آیین تائو (نوشته لیو زیاوگان Liu xiaogan)، یهودیت (نوشته یاکوب نوسنر Jacob Neusner)، مسیحیت (نوشته هاروی کاکس Harvey Cox)، و اسلام (نوشته سید حسین نصر Seyyed Hossein Nasr). آنچه این کتاب را از دیگر کتب مشابه متمایز می‌سازد این نکته مهم است که هر آیین توسط فردی صاحب‌نظر و در عین حال مؤمن به همان آیین معرفی شده است. سرآغاز کتاب، این جملات و.ب. کریستنسن (W.B. Kristensen) است که: «فراموش نکنیم که هیچ واقعیت دینی جز باور مؤمن بدان دین وجود ندارد. اگر واقعاً می‌خواهیم دین را درک کنیم باید منحصرأ به شهادت این مؤمن رجوع کنیم. آنچه در باب ماهیت یا ارزش دیگر ادیان از دیدگاه خود معتقد می‌شویم شهادتی معتبر برای اعتقاد خود ما، یا درک خود ما از ایمان دینی است؛ اما اگر نظر ما در باب دینی دیگر با نظر و ارزیابی مؤمنان بدان دین متفاوت باشد دیگر درباره دین آنان سخن نمی‌گوییم. ما از واقعیت تاریخی کناره گرفته و فقط دلمشغول خود شده‌ایم» (IX). شرما در مدخل کتاب می‌گوید: «شاید هیچ کتابی در باب ادیان جهان نتواند آخرین یا نهایی باشد، اما می‌تواند بی‌همتا باشد. این کتاب چنین است. این کتاب به چند وجه بی‌همتا است. بی‌همتا است چون هر نویسنده به همان سنتی تعلق دارد که در باب آن می‌نویسد. او نه تنها از سنت خویش سخن می‌گوید، بلکه حضورش در صحنه او را قادر می‌سازد تا به سود سنت خود سخن راند. به علاوه، ایستاده بر لبه بزان سنت در مواجهه با تجدد، می‌تواند به مسائل جدید پیشروی سنت خویش بپردازد بدانگونه که دیگران پیش از این به ندرت بدان پرداخته و بسیار کمتر در این باب توفیق یافته‌اند. و سرانجام این واقعیت که تمامی این سخنگویان از حوزه مطالعات دانشگاهی (academic) بدانگونه که در غرب شکل گرفته است درباره سنت خویش می‌نویسند کارشان را بیش از پیش بی‌همتا می‌سازد.» (XI).

به هر روی، طی هفت شماره به معرفی هر یک از فصول کتاب خواهیم پرداخت و اطلاعاتی جامع و کلی در باب آن در اختیار خوانندگان محترم قرار خواهیم داد. یادآور می‌شود سبک نگارش، عیناً روایت تلخیص شده دیدگاههای نویسندگان است و بدیهی است این دیدگاهها در برخی موارد با مبانی اعتقادی اسلام سازگاری ندارد.



مقصود او چه بود» می دهد ترکیبی خواهد بود از قضاوت تاریخی، سنت دینی و فرهنگی، و ایمان فردی.

عیسی در خانواده یک نجار در ناحیه جلیل، استان شمالی فلسطین، به دنیا آمد. او در شرایطی دیده به جهان گشود که می نماید پدر و مادرش هنگام حمل هنوز با یکدیگر ازدواج نکرده بوده اند. این اعتقاد مسیحیان، مریم باکره نامزد یوسف نجار بود اما هنگام حمل هنوز با او ازدواج نکرده بود. به استثنای یک حادثه در دوازده سالگی، نویسندگان اناجیل از حدود سی سالگی به زندگی او می پردازند: هنگامی که به عنوان مرید یحییای تعمید دهنده، که یهودیان را به توبه فرامی خواند و اظهار می داشت که حکم خداوند به زودی بدانان خواهد رسید، ظهور کرد. پس از کشته شدن یحییی به دست هیروودیس، عیسی تفسیر تندتری از هشدار یحییی ارائه کرد و گفت که ملکوت خداوند نه تنها نزدیک، که در دسترس است. او برخی از رهبران دینی زمان خویش را متعجب و خشمگین ساخته بود، زیرا پای می فشرد که بهره مندان از آمدن این ملکوت منفورترین و نامیراثیرترین مردمان روزگارند: «گناهکاران!» و برای روشنتر کردن موضع خویش برخی اوقات با آلوده دامنان یا مالیات جمع کنندگان همراه می شد یا حتی با آنان غذا می خورد. عیسی در تعالیم خویش می گفت که مأموریت اصلی او برای فقرا، زندانیان، بیماران ذهنی و جسمی و معلولان، و دیگر مستضعفان است و اگر می دید که این «آدمهای کوچک» مورد ستم واقع می شوند بی پروا از رهبری سیاسی و دینی نخبگان عصر خویش انتقاد می کرد. او در سراسر زندگی خود از شکل تأثیرگذار «حکایت» برای انتقال پیام خویش بهره گرفت. حکایت داستانی است که توجه شنوندگان را به حوادث عادی یک زندگی معمولی جلب می کند، اما ناگهان چرخشی نامنتظر پیش می آورد که انتظار متعارف شنونده را تحت تأثیر قرار می دهد و او را به سوی نگرستن به زندگی با دیدی جدید سوق می دهد. عیسی نه تنها حکایت می گفت، بلکه حکایات را اجرا می کرد و در این راه برخی ضوابط رفتاری رایج را نادیده می گرفت. در واقع او هم با گفتار و هم با کردار خویش تعلیم می داد و پیام ابلاغ می کرد. اما محتوای پیام عیسی چه بود؟ او خود آن را در این سخن جمع بندی کرده است: «توبه کنید، زیرا ملکوت خداوند در دسترس است.» این جمله به بیان امروزی می تواند چنین معنی دهد: «اکنون زمان آن فرارسیده است که شیوه زندگی خویش را دگرگون سازید، زیرا فعل دگرگون ساز خداوند همینجا و هم اکنون حاضر است.»

تا زمانی که عیسی در جلیل بود گرچه در نظر قدرتمندان دینی و سیاسی مستقر در اورشلیم عصری نامطلوب جلوه می کرد، تهدیدی جدی تلقی نمی شد. اما وقتی در یک راهپیمایی آرام همراه با پیروانش به اورشلیم رسید و به صحن بیرونی معبد رفت و به روایت انجیل متی - نخستین و برخی اوقات دقیقترین انجیل از حیث تاریخی - با همراهی حواریان بخشی از معبد را تصرف کرد و مردم را از ورود و خروج بازداشت و به روایت دیگر اناجیل صرفاً به بیرون راندن صرافان و واژگون ساختن میزهای آنان پرداخت، زنگ خطر جدی را برای

◀ مسیحیان از این عیسی نیز یک تلقی ندارند. برخی او را پسر خدا یا تجسد واقعی خالق جهان می دانند؛ برخی معتقدند که او حامل اصلی انجیل است: پیام فرارسیدن دوران الهی عدالت و صلح برای نوع بشر؛ و دیگران او را نمونه بارز اراده خداوند نسبت به تمامی بشر می دانند: سرمشقی برای اینکه مقصود از حیات بشر چیست و این حیات چگونه باید باشد.

◀ نخستین مسیحیان بر آن بودند که مسیحیت به زودی با به کمال رسیدن تاریخ جهان و برپایی ملکوت خداوند بر روی زمین به اوج خواهد رسید.

حاکمان فلسطین - که مستعمره روم بود اما به وسیله برگزیدگان محلی که عموماً نمایندگان خانواده های خاخامی بودند اداره می شد - به صدا درآورد. آنان تصمیم گرفتند پیش از بالا گرفتن کار عیسی، او را به مسئولان رومی تحویل دهند و رومیان پس از قدری تردید، وی را به شکلی که برای شورشیان بر ضد نظام امپراتوری در نظر می گرفتند همراه با شکنجه اعدام کردند: عیسی، مصلوب شد؛ و پیروانش گریخته، پراکنده شدند.

اما تمام معنای مسیحیت در این نکته نهفته است که این امر پایان ماجرا، یا پایان عیسی، نبود. دوازده روز بعد، باز هم بنا بر گزارشهای اناجیل، چند تن از زنان نزدیک به عیسی به قبری که در آن دفن شده بود رفتند تا جسدش را تدهین کنند؛ اما جسدی وجود نداشت. از طریق یک سلسله حوادث و مواجهه ها، این زنان و حواریان و بعدها بسیاری دیگر از مردمان دریافتند که عیسی زنده است - گرچه به شکلی بسیار متفاوت با قبل از مرگ، در جهان حضور دارد.

اینجا بود که این گروه کوچک تبدیل به جنبشی نیرومند شد. آنان اعلام کردند که «عیسی مبعوث شده است!» و به تبلیغ این «مژده» (معنای واژه انجیل) همت گماردند. ناگهان جنبش عیسی فزونی گرفت؛ نخست در فلسطین، سپس در مناطق همسایه، آنگاه در تمامی امپراتوری روم، و سرانجام در سراسر جهان.

اکنون که جهان در لبه دو هزارمین سالگرد تولد عیسی است مسیحیان جهان را بیش از یک میلیارد نفر تخمین می‌زنند. تقریباً بیش از نیمی از آنان کاتولیکند و بقیه را پروتستانها، ارتدوکسها - که عمدتاً در یونان، روسیه، و اروپای شرقی به سر می‌برند - و شاخه‌های مختلف پنجاه گزایی (Pentacostalism) که توضیح آن در دنباله مقاله خواهد آمد که در جهان کنونی فزاینده‌ترین جنبش مسیحیت به شمار می‌آید تشکیل می‌دهند. برای دریافتن این نکته - چگونه یک مرد و دوازده حواری‌اش تا بدین حد فزونی گرفتند باید نگاهی سریع به یک تاریخ دو هزار ساله بیفکنیم.

\* بخش دوم به تاریخ مسیحیت می‌پردازد و با این نکته شروع می‌شود که پس از عیسی حوادث تلخ چندی روی داد. نخست یهودیان پیوسته بدو، مورد تعقیب و آزار قرار گرفتند. آنگاه حادثه ویران ساختن اورشليم و نابودی معبد به دست رومیان پیش آمد که پس از آزادسازی موقت اورشليم به وسیله انقلابیان یهودی (و احتمالاً مسیحی، که در آن زمان پیروان آیینی جداگانه تلقی نمی‌شدند) رخ داد. در پی آن، تمامی شهروندان وادار به کوچ شدند و این امر نخستین بذره‌های گسترش مسیحیت در دیگر مناطق را کاشت.

روند تبدیل شدن مسیحیت به آیینی جداگانه روند سهلی نبود. بر اساس خود عهد جدید علی‌رغم توافق پیروان عیسی در مورد برخی مسائل، در همان ابتدا در خصوص برخی دیگر از مسائل مهم اختلاف نظر وجود داشت. از جمله در مورد اینکه آیا غیر یهودیان پاسخ‌دهنده به ندای انجیل باید نخست یهودی شوند و آنگاه به عضویت کلیسا درآیند یا نه، نزاعی داغ میان پطرس - که عیسی را پیش از مصلوب شدن می‌شناخت - و پولس - که تأکید می‌کرد هیچگاه عیسی را پیش از مصلوب شدن ندیده و او را فقط پس از برآمدن از قبر در مواجهه‌ای شگفت‌انگیز دیده که او را موقتاً نابینا و زندگی‌اش را کاملاً دگرگون ساخته و در نتیجه از تعقیب پیروان عیسی بازداشته است - رخ داد. پطرس می‌گفت که آنان باید ختنه شوند و احکام غذایی یهودیت را مراعات کنند، اما پولس پای می‌فشرد که چنین چیزهایی لازم نیست. پولس بر آن بود که خداوند برگزیدگان خویش را وانگذاشته، بلکه عیسی مسیح گسترده‌تر نگریده است تا کسانی را که پیش از این راه داده نمی‌شدند راه دهد و در نتیجه باید ورود خارجیان به خانواده الهی را خوشامد گفت. این نزاع سرانجام از سوی شورای کلیسا که در اورشليم تشکیل شد و به صحت آرای پولس رأی داد خاتمه یافت. بدینسان غیر یهودیان می‌توانستند مستقیماً به مسیحیت بگروند، و این امر موجب رشد سریع مسیحیت شد. بدینسان مسیحیت با گذشت یک قرن از پیدایش خود تبدیل به دینی شد که عمدتاً از غیر یهودیان شکل گرفته، اقلیت یهودی مسیحی شده را نیز در خود جای داده بود. پولس رسول در این دوره بنیانگذاری مسیحیت نقشی بسیار تأثیرگذار داشت. او همچنین با ادعای خود مبنی بر دیدن عیسی پس از برانگیخته شدن از قبر، نمونه‌ای از ارتباط مستقیم با عیسی مبعوث را - که بعدها یکی از ابعاد مهم مسیحیت شد - به دست داد و امکان پذیرش

◀ به هر روی، مسیحیت علی‌رغم فشارهای همه‌جانبه، از جمله سختگیریهای قیصر روم که بسیاری از مسیحیان را به جرم سرپیچی از پرستش امپراتور به قتل رساند، روز به روز بیشتر رشد و گسترش یافت تا آنکه در اوایل قرن چهارم میلادی امپراتور کنستانتین اول خود به مسیحیت گروید و با این کار تأثیری بسیار زیاد در پیشبرد مسیحیت بر جای گذارد.

◀ نکته مهم دیگری که باید بدان پرداخت ارتباط مسیحیان با پیروان دیگر ادیان، آیینها، و سنن است. در این مورد هیچگاه اجماعی تحقق نیافته است.

حقانیت مواجهه‌ای شخصی، و برخی اوقات عرفانی، با عیسی مسیح را برای نسلهای بعد فراهم ساخت. گرچه پولس قدیس امروزه به درستی درک نمی‌شود و به تحریف تعالیم آغازین و ساده عیسی متهم است، عناصر اصلی (و نه جزئیات خاص) نامه‌هایی که به مسیحیان در شهرهای مختلف می‌نوشت (و به احتمال بسیار زیاد پیش‌بینی نمی‌کرد که روزی به عنوان متون مقدس در کلیسا به کار روند) همچنان نقشی اساسی در بیشتر شاخه‌های مسیحیت دارند. از میان این عناصر باید به سه مورد اشاره کرد: یکی امکان وحدت عشق و قدرت (که در عیسی مسیح جلوه کرد)، دوم وجود قوه تمیز میان خوب و بد در تمامی انسانها (که برخی اوقات «قانون طبیعی» خوانده می‌شود)، و سوم مفهوم رحمت الهی (که به معنای یاری خداوند برای انجام دادن امور خیری است که انسانها نمی‌توانند به تنهایی از عهده آن برآیند).

به هر روی، مسیحیت علی‌رغم فشارهای همه‌جانبه، از جمله سختگیریهای قیصر روم که بسیاری از مسیحیان را به جرم سرپیچی از پرستش امپراتور به قتل رساند، روز به روز بیشتر رشد و گسترش یافت تا آنکه در اوایل قرن چهارم میلادی امپراتور کنستانتین اول خود به مسیحیت گروید و با این کار تأثیری بسیار زیاد در پیشبرد مسیحیت بر جای گذارد. مهمترین اقدام او ایجاد نخستین شورای رهبران کلیسای مسیحیت بود که در شهر نیقیه (Niceaea) تشکیل شد. این شورا می‌بایست به حل مشکلاتی چند پردازد که مهمترین

آنها موضوع ماهیت مسیح بود؛ اینکه ارتباط دقیق خدایی که این مسیحیان در مسیح مبعوث دیده‌اند با خدایی که خالق جهان است چیست؟ آیا عیسی با همان خدای متعالی یکی است؟ یا چیز دیگری است؟ شورا پس از بحثهای زیاد سرانجام اعلام کرد که «عیسی، همراه با پدر یکی است» (این عقیده را شوراها بعدی در آموزه «ثلیث» مورد تأکید قرار دادند که علی‌رغم برداشتهای همچنان متفاوت کلیساهای مختلف درباره ماهیت مسیح، عقیده‌ای کانونی به شمار می‌رود. بر اساس این باور، خداوند یکی است، اما از سه «پرسن» (Person) - نه به معنای شخص، بلکه به معنای شخصیت که از کلمه Persona در لاتین گرفته شده و به معنای ماسکهای است که هنرپیشگان تئاتر برای اجرای نقشهای متفاوت به چهره می‌زده‌اند - تشکیل شده است.) پس از اعلام نظر شورای نیقیه، که برخی جلسات آن به ریاست خود کنستانتین تشکیل می‌شد، کنستانتین فرمانی صادر کرد که بر اساس آن اجتماع مسیحیان مخالف با عقیده اعلام شده از سوی شورا ممنوع و عبادتگاههایشان تعطیل می‌شد. کنستانتین از یک نظر تأثیری معکوس بر جای گذارد: چند سال پس از او، جنبش مسیحیت که خود قربانی اتهام توهین به مقدسات و براندازی و نیز ترکیب شدن مرجعیت دینی و سیاسی بود در جستجوی بدعتگذاران برآمد و شمشیر سزار را برای تحمیل عقیده خود بر آنان به کار گرفت. کنستانتین تأثیر دیگری نیز برجا گذاشت. او با بنای «رم جدید» در پانصد مایلی شرق (که آن را کنستانتینوپل [قسطنطنیه] نامید) و ممنوع ساختن مهاجران شمال اروپا، بربرها، از ورود به شهر قدیمی بزرگترین تغییر را ایجاد کرد. آن مهاجران گروه گروه به پایتخت جدید وارد شدند و نمونه‌ای اساسی از تلفیق دین و سیاست، کلیسا و امپراتوری به دست دادند که سرانجام خصوصیات دیگری غیر از خصوصیات رم و غرب یافت. سده‌هایی چند پس از مرگ کنستانتین، «رم کاتولیک» و «قسطنطنیه ارتدوکس» نمایانگر دو جریان عمده مسیحیت، شاخه لاتین و یونانی، بودند. اما همانطور که اینها جدا از یکدیگر رشد می‌کردند و سرانجام به طور رسمی در سال ۱۰۵۴، عمدتاً به دلیل اختلاف در مسأله مرجعیت پاپ، از یکدیگر جدا شدند مسیحیت در سراسر اروپا، آفریقا، بخشهایی از آسیا، و خاورمیانه گسترش می‌یافت.

\* بخش سوم با این مطلب آغاز می‌شود که به نظر می‌رسد پرداختن به ردیابی تاریخ طولی برای پاسخ به پرسش «مسیحیت چیست» پس از مطالب یاد شده دیگر مفید نیست و باید برای پاسخ به این پرسش به معرفی برخی از افراد برجسته پرداخت که در طول تاریخ پیچیده مسیحیت آن را در خود تجسم بخشیده‌اند و تاریخ زندگیشان یادآور این نکته است که حقیقت عیسی عمدتاً از طریق تأثیر مداوم خویش بر مردمان است که همچنان در جهان احساس می‌شود. بدینسان کاکس به معرفی تفصیلی مریم مقدس (مادر مسیح)، قدیس فرانسیس اهل آسیسی (St. Francis of Assisi)، و قدیسه ژان اهل آرک (St. Joan of Arc)



[ژاندارک] می‌پردازد و در پی آن فهرست‌وار به برخی دیگر از قدیسان، از جمله قدیسان معاصر، اشاره می‌کند. این قدیسان سه مؤلفه را با هم داشته‌اند: نخست اینکه با عقاید اصلی و تعالیم مسیحیت شکل داده شده‌اند، دوم اینکه به شکلی بخشی از جامعه مسیحی یعنی کلیسا بوده‌اند، و سوم اینکه ارتباطی هر چند واسطی و غیر مستقیم با شخص عیسی مسیح داشته‌اند.

\* بخش چهارم آداب و اعمال مسیحانه را بازگو می‌کند. نخست اعمالی را که مسیحیان فرقی مختلف در روزهای یکشنبه در کلیساها انجام می‌دهند برمی‌شمرد، آنگاه روزهای مقدس از دیدگاه مسیحیت در طول یک سال را همراه با مناسبات آن و نیز مراسم مختلفی که در آن انجام می‌شود یاد می‌کند، و سرانجام آیینهای مقدس و مراسم عبادی گونه‌گون مسیحیت را باز می‌گوید.

\* بخش پنجم توضیح تفصیلی وضعیت مسیحیت در قرن بیستم را برعهده دارد. در این قرن دو گرایش جدید در میان تمامی فرقه‌های مسیحیت جلوه‌گر شد: پنجاهه‌گرایی (Pentecostalism) و الهیات‌رهایی‌بخش (theologies of liberation). پنجاهه‌گرایی که عنوان خود را از عید گلریزان یا پنجاهه مسیحیان به یادبود نزول روح‌القدس بر حواریان عیسی پس از بعث او از میان مردگان گرفته است مبتنی بر تجربه بی‌واسطه روح‌القدس و اغلب همراه با حوادثی است که پیروان این گرایش آن را «هدایای روح‌القدس» می‌خوانند، همچون شفا بخشی بیماران و سخن‌گفتن یا دعا کردن به زبانهای ناشناخته. این گرایش که با رویدادی در یک کلیسای کوچک در بخش سیاهپوست‌نشین لوس‌آنجلس در آوریل ۱۹۰۶ آغاز شد به سرعت در میان سایر ایالت‌های آمریکا و نیز دیگر کشورها گسترش یافت و در حال حاضر فزاینده‌ترین بخش مسیحیت به شمار می‌رود. الهیات‌رهایی‌بخش که در اواخر دهه ۱۹۶۰ در آمریکای لاتین ظهور کرد و نام خود را از کتاب کشیش کاتولیک اهل پرو به نام گوستاو گوتیرز (Gustavo Gutierrez) تحت عنوان The Theology of Liberation (منتشر شده به سال ۱۹۷۰) گرفته است به حضور مسیح زنده در میان فقرا تأکید دارد و معتقد است که خداوند در مبارزه ضعیف برای به دست آوردن آزادی، عزت، و عدالت بی‌طرف نیست بلکه جانب آنان را می‌گیرد. این گرایش به سرعت در آفریقای جنوبی، کره، فیلیپین، و هر جای دیگر که مسیحیان قربانی بی‌عدالتی بودند گسترش یافت.

در ۱۱ فوریه ۱۹۸۹ در کلیسایی در ایالت ماساچوست آمریکا رویداد دیگری رخ داد که جنبه دیگری از مسیحیت در اواخر قرن بیستم را جلوه‌گر می‌سازد. در این روز به کشیش باربارا هریس (Barbara Harris) ردای بلند و کلاه مخصوص مقام اسقفی اعطا شد و بدینسان نخستین تلاش برای شکستن سنت دیرینه کلیسای انگلیکن مبنی بر وجود زنجیره‌ای از مردان که کشیشان کنونی را به حواریان عیسی متصل

تفصیل بیشتری بدان می‌پردازد.

\* بخش پایانی بیانگر دیدگاه‌های مختلف مسیحیان درباره پایان ماجرای مسیحیت است. نخستین مسیحیان بر آن بودند که مسیحیت به‌زودی با به کمال رسیدن تاریخ جهان و برپایی ملکوت خداوند بر روی زمین به اوج خواهد رسید. اما اکنون که تقریباً دو هزار سال گذشته است اندکی از مسیحیان چنین پایانی در آینده نزدیک پیش‌بینی می‌کنند. درست است که برخی از مردم معتقدند ما اکنون در «آخرالزمان» به سر می‌بریم، اما اینان حتی در میان پنجاهه‌گرایان تیزرشد نیز در اقلیتند. با این همه مسیحیان کاتولیک، انگلیکن، و لوترین همواره در دعاهای خویش می‌خوانند که «عیسی روزی دوباره با شکوه و جلال خواهد آمد»، و از سوی دیگر اکثر مسیحیان (همراه با یهودیان و مسلمانان) معتقدند که تاریخ بشر نه بی‌پایان است نه چرخه‌ای، بلکه همچون تیری پُران به سوی هدفی خاص در حرکت است و سرانجام پایان خواهد یافت. اما پیروان مسیح در مورد اینکه این نقطه اوج چه هنگام فرا خواهد رسید با یکدیگر توافقی عام ندارند. برخی از آنان معتقدند دوباره آمدن عیسی تفاوت چندانی با نحوه حضور کنونی او در جهان نخواهد داشت و ملکوت خداوند هم‌اکنون تحقق یافته است - گرچه نهان است و تنها در دسترس کسانی قرار خواهد گرفت که با چشم ایمان بتوانند آن را در میان گناهان و تراژدیهای تاریخ تشخیص دهند، که خود منوط به تغییر دل و پیش‌گرفتن شیوه‌ای جدید در دیدار و گفتار است. گروهی دیگر معتقدند که گرچه می‌توان برخی نشانه‌های نهان ملکوت خداوند را اینجا و روی زمین دید، شخص نعمتهای کامل آن را تنها پس از مرگ خواهد چشید. بر این اساس عیسی روزی خواهد آمد تا جهان را به ملکوت خداوند تبدیل کند، اما آنان که در این میان با ایمان می‌میرند از نعمتهای ملکوت در بهشتی که عشق الهی بر آن حکمفرماست بهره خواهند برد. دو طرز فکر متضاد با یکدیگر هم در باب آخرالزمان وجود دارد. از یک سو یک اقلیت همواره موجود در طول تاریخ مسیحیت (که با اشاره به هزار سال نمادین اشاره شده در کتاب مکاشفات در مورد زمان ملکوت خداوند به هزارتاییان Millenniumists معروفند) معتقد بوده‌اند که نقطه اوج جهان بسیار نزدیک است و در نتیجه توبه امری ضروری و فوری است، و از سوی دیگر گروهی برآنند که محدودیت‌های زمان بشری به خداوند راه ندارد و ما نه تنها نزدیک به آخر نیستیم بلکه در آغاز روندی طولانی و تکاملی قرار داریم که گرچه میلیاردها سال را پشت سر گذاشته است ممکن است میلیونها یا میلیاردها سال دیگر نیز به طول انجامد. کاکس بحث خود را با اشاره‌ای به کمندی الهی دانته به پایان می‌برد.

\*\*\*

یادداشت:

فصل ششم کتاب هیچگونه پی‌نوشت و ارجاعی ندارد. علی‌رغم اهمیتی که نهضت پروتستانتیسم در تاریخ مسیحیت دارد، نویسنده به‌طور جداگانه و به تفصیل بدان نپرداخته است. در پایان فصل مطالعه ۱۴ کتاب برای اطلاع بیشتر در باب مسیحیت توصیه شده است. □

◀ روند تبدیل شدن مسیحیت به آیینی جداگانه روند سهلی نبود. بر اساس خود عهد جدید علی‌رغم توافق پیروان عیسی در مورد برخی مسائل، در همان ابتدا در خصوص برخی دیگر از مسائل مهم اختلاف‌نظر وجود داشت.

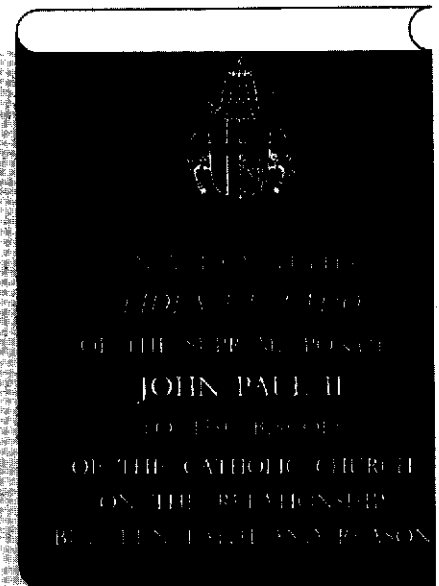
◀ اکثر مسیحیان (همراه با یهودیان و مسلمانان) معتقدند که تاریخ بشر نه بی‌پایان است نه چرخه‌ای، بلکه همچون تیری پُران به سوی هدفی خاص در حرکت است و سرانجام پایان خواهد یافت.

می‌کند صورت پذیرفت. زنان کوشیده‌اند تا همچون صدر اول مسیحیت (که نقش چشمگیری در پیشبرد مسیحیت داشتند) دوباره نقشی فعالتر برعهده گیرند و مسئولیتهای رسمی بالاتری را بپذیرند. اینکه تا چه حد در این امر موفق شوند، پرسشی است که گذشت زمان بدان پاسخ خواهد داد.

نکته مهم دیگری که باید بدان پرداخت ارتباط مسیحیان با پیروان دیگر ادیان، آیینها، و سنن است. در این مورد هیچگاه اجماعی تحقق نیافته است. برخی از مسیحیان برآنند که هر یک از انسانها در تمامی جهان باید با پیام مسیح روبرو و در نتیجه مسیحی شود. گروهی پرشمارتر کثرت ادیان را به عنوان بخشی از واقعیت، اگر نه به عنوان بخشی از طرح الهی، پذیرفته و نکوشیده‌اند تا پیروان دیگر ادیان و سنن را در مسیحیت جای دهند. گروه سوم، که احتمالاً پرشمارترینند، راهی میانه برگزیده‌اند و می‌گویند که از یک سو جهت الهی نشان داده شده به عیسی متعلق به همگان بدون هیچ استثنایی است و پیام انجیل فقط برای غربیان یا آنانکه در فرهنگ مسیحی پرورش یافته‌اند نیست، و از سوی دیگر خداوند می‌تواند در سنن دینی دیگر نیز حاضر باشد و مسیحیان نه تنها مسئولند که به سایر ادیان احترام بگذارند بلکه موظفند از آنان بیاموزند و باید همگان شکرگزار باشند که خالق تمامی ایشان یک خداست.

در خصوص ارتباط با دیگر ادیان، ارتباط مسیحیان با یهودیان جایگاه خاصی دارد و بدین جهت کاکس با

● لیلا مصطفوی کاشانی



- عنوان: ارتباط بین ایمان و عقل Fides et Ratio
- نویسنده: پاپ جان پل دوم John Paul II
- تعداد صفحات: ۱۵۰
- ناشر: واتیکان، ایتالیا

◀ پاپ می‌گوید: «در پایان قرن حاضر همانا وسوسه‌های ناشی از بی‌ایمانی است که انسان را دچار استیصال کرده است.»

◀ به طور کلی اندرزنامه‌های پاپی از با اقتدارترین گفته‌های پاپ‌ها طی تاریخ کلیسا بشمار می‌روند.

◀ «نمی‌توانم شاهد این امر باشم که این عدم علاقه به مطالعه فلسفه متوجه بسیاری از الهیون شده است.»

به انگیزه انتشار آخرین اندرزنامه پاپ جان پل دوم در واپسین روزهای قرن بیستم - در این نوع نوشتار که تحت اندرزنامه یا همان (Encyclical Letter) که از جمله مهمترین سند منتشر شده از جانب پاپ به شمار می‌رود، جان پل دوم جهان را به ایجاد وحدت بین «ایمان و عقل» فرا می‌خواند.

در واقع اگر برداشت عده‌ای از کلیسای کاتولیک صرفاً یک جهان‌بینی زاهدانه مبنی بر ایمان صرف و اعراض از دنیا و تفکر عقلانی و در جهت عافیت‌طلبی بوده است، و مهمترین کار آن تقدیس پیوند زناشویی، تحریم گسیختگی این پیوند و مذمت تنظیم خانواده بوده و بسیاری کلیسا را نهادی دانسته‌اند که آخرین بقایای ایمان را نابود می‌کند، پاپ جان پل دوم بدنبال پاپ «لئوی سیزده» که در اواخر قرن ۱۹ در اندرزنامه مشهور خود به نام «Rerum Novarum» به دفاع از عدالت اجتماعی پرداخت و نیز پاپ «جان بیست و سوم» که طی دهه ۱۹۶۰ جهت امروزی کردن کلیسای واتیکان «شورای واتیکان دو» را تشکیل داد، در ماه سپتامبر ۱۹۹۸ پس از بیست سال احراز مقام پاپی‌گری تلاش کرده است تا به نوعی معنای ژرف جهان شمولی کلیسا را به دنیا بشناساند تا بدین ترتیب کلیسا دیگر به عنوان نهادی صرفاً رهبانی با قدرتی کاملاً سیاسی در جهت دفاع از مزایای طبقاتی سخن نگوید، بلکه مسائل حاد اجتماعی از قبیل بیکاری، عدم برابری کشورها، پیشرفت‌های ستم‌گرانه تکنولوژی، سلاح‌های مخرب، مشروط بودن مالکیت شخصی و اهمیت اتحادیه‌های کارگری و بطور کلی عدالت اجتماعی را بنام دکنترین اجتماعی کلیسا مطرح کند.

به عبارت دیگر جان پل دوم سعی کرده است تا در مسیر تحولات و بحران‌های مناطق آشوب‌زده جهان حرکتی کرده و به برقراری عدالت اجتماعی در پرتو تعالیم انجیل تأکید بسیار کند.

و اکنون ناظر آن می‌باشیم که پاپ در اوج ضعف و فتور ناشی از بیماری نهایتاً به محکوم‌سازی جدایی «ایمان و عقل» در عصر معاصر پرداخته است، وی در این اثر اخیر خود سعی کرده است تا در مقابل فلسفه‌های حاکم در قرن بیستم از جمله راسیونالیسم پسا-روشنگری (Post-Enlightenment rationalism)، مارکسیسم و هیچ‌انگاری (Nihilism) ناشی از «پست مدرنیسم» جایگزینی بر بنیادهای تفکر مسیحی ارائه دهد. پاپ در آغاز اعلام می‌کند که «آدمی با نگاهی به تاریخ باستان در می‌یابد که در بخش‌های مختلف جهان و با فرهنگ‌های گوناگون، سؤالات اساسی هم‌زمان مطرح شده است که حیات انسانی را دچار حیرت می‌سازد: من کی هستم؟ از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم؟ چرا شیطان وجود دارد؟ پس از این دنیا چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و اینها سؤالاتی هستند که در تمامی نوشتارهای مقدس ادیان و نیز در «ودا» و «اوستا» و نیز در گفته‌های کنفوسیوس و لائوتسه و در موعظه‌های بودا و همینطور در اشعار هومر و تراژدیهای سوفوکل و نیز در فلسفه افلاطون و ارسطو می‌یابیم.

این سؤالات نشأت گرفته از نیاز آدمی برای دریافت مفهوم حیات بشری است. در واقع پاسخ‌هایی که به این

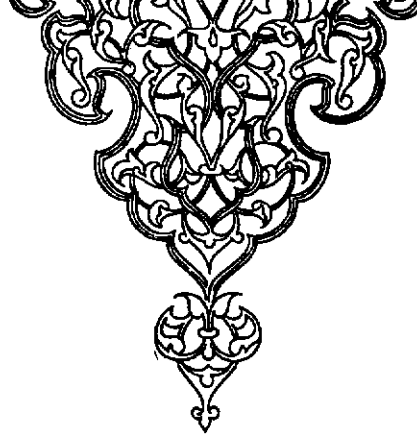
سؤالات داده شده است همانا راهی است که مردم برای دریافت حقیقت جستجو می‌کنند.» (ص ۴۰)

پاپ با مطرح کردن این سؤال آدمی در جایی دیگر می‌گوید: «در پایان قرن حاضر همانا وسوسه‌های ناشی از بی‌ایمانی است که انسان را دچار استیصال کرده است.»

و از این روی وی از کلیسای کاتولیک سصرانه می‌خواهد که به مردم جهت کشف توانائی خود برای شناخت حقیقت در پاسخگویی به نیازهای واقعی خود برای دریافت مفهوم واقعی حیات بشری کمک کند.

باید دانست که به طور کلی اندرزنامه‌های پاپی از با اقتدارترین گفته‌های پاپ‌ها طی تاریخ کلیسا بشمار می‌روند، ولی این اندرزنامه که سیزدهمین اندرزنامه جان پل دوم می‌باشد دیگر به مسائل اخلاقی مانند مخالفت شدید با سقط جنین یا مبارزه با مرگ آسان (پایان دادن به حیات بیمار مبتلا به مرض علاج‌ناپذیر از روی ترحم) نپرداخته است بلکه جان پل در بیستیمین سالگرد مقام پاپی‌گری خود این اثر را که دوازده سال کامل بر روی آن کار شده است در جهت تبلور افکار فلسفی و تئولوژیکی خود منتشر کرده است و از قول برخی از استادان الهیات گفته می‌شود که اگر جان پل دوم مقام پاپی را احراز نکرده بود بدون تردید طی حیاتش فقط به اهمیت ارتباط «عقل و ایمان» می‌پرداخت. پاپ در این اثر که در محافل اندیشمندان بحث‌انگیز بوده است، اعلام می‌دارد که «ایمان و عقل» با یکدیگر توافق دارند و از سوی دیگر الحاد و نیز نقطه مقابل آنرا که ایمان‌گرایی مطلق (Fideism) می‌باشد مورد نکوهش قرار می‌دهد، وی در مقابل این امر که جستجوی حقیقت از طریق عقل را به علت فلسفه و آرای مدرن به کناری گذاشته است، نیز ابراز تأسف می‌نماید. از نظر پاپ فیلسوفان مدرن توانائی آدمی را از اینکه حقیقت را به طور دقیق شناسد زیر سؤال برده‌اند و متقابلاً برخی الهیون نیز وحشت آن دارند که پیروی از عقل منجر به ایجاد شک شود و در نتیجه «عقل و ایمان» از یکدیگر فاصله گرفته‌اند.

جان پل دوم این ضد کمونیست پر شور که از منبر خود جهت سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی سابق کمک گرفت، بیش از هر پاپ دیگری جهت برقراری عدالت اجتماعی و جبهه‌گیری در مقابل تبعیضات ناشی از نظام سرمایه‌داری تلاش نموده است. با این وجود وی به عنوان یک پاپ محافظه کار شناخته شده است، زیرا در اغلب موارد در مقابل افراد ناراضی از کلیسای کاتولیک در محافل دانشگاهی سرخم نموده است، ولی عجب آنکه در این اثر که گویای موضع‌گیری وی در واپسین روزهای حیاتش می‌باشد، از استادان الهیات می‌خواهد که در جستجوی آزادی بیشتر اندیشه و پژوهش‌های علمی جهت کشف حقیقت، همان حقیقتی که به شناخت خداوند منتهی می‌شود، بر آیند. یادآور می‌شود جان پل که قبلاً در دانشگاه لوبلین (Lublin) در لهستان فلسفه تدریس می‌کرد، همچنان با اندیشمندان فلسفه به مناظره پرداخته و در مقابل بحران راسیونالیسم در فرهنگ امروزی دعای خود را مطرح می‌سازد. وی بارها پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی افسار



گیسخته که اخلاقیات را زیر پا گذاشته اند مذمت کرده و از سوی دیگر علیه افراط‌گری در اعتقادات مذهبی تحت لوای شور و سودای احساسی در جامعهٔ امروزی که در طلب پاسخ‌های عاجل از طریق رمل و اسطرلاب یا روش‌های شبه روانشناختی است، خط بطلان می‌کشد. بدین جهت بسیاری از متخصصین الهیات کاتولیک قبل از انتشار این اثر پیش‌بینی می‌کردند که این نوشتار پاپ فلسفهٔ "New Age" یا «عصر نوین» (فرقه‌گرایی، ریاضت‌کشی، فال‌بینی، پیش‌گویی از طریق اخترشناسی، طالع‌بینی، به اعتبار ارتباط با خلقت کیهان، عبادت همراه با رقص و موسیقی در انتظار ظهور مسیح...) را محکوم خواهد ساخت، حال آنکه این اثر بصورتی بسیار ملایم درصدد نكوهش این امر برآمده است و می‌گوید: «تصورى واهی بیش نیست که از ایمانی که به عقل ضعیفی گره خورده است بخواهیم که نقش نافذی داشته باشد و در این صورت ایمان خطر آن می‌کند که به اسطوره یا به خرافات و موهومات تبدیل شده و محو و نابود گردد.» در جایی دیگر جان پل یادآور می‌شود که: «نمی‌توانم شاهد این امر باشم که این عدم علاقه به مطالعهٔ فلسفه متوجه بسیاری از الهیون شده است» و از نظر وی این عدم اعتماد ناشی از سیطرهٔ عقلی است که در بسیاری از فلسفه‌های عصر معاصر یافت شده و به صورت وسیع مطالعات متافیزیکی و سوالات غائی انسانی را کنار گذاشته است و اگر بسیاری از اندرزنانه‌های پیشین این پاپ، کاتولیک‌های جهان را مخاطب قرار داده است، ولی در جهت تأکید بر اهمیت فلسفه، این اندرزنانه مردم جهان را به برقراری ارتباط بین «ایمان و عقل» فرا می‌خواند.

وی در جهت قول به هماهنگی بین «ایمان و عقل» به فلسفهٔ دوران قدیسی عطف کرده و توماس اکیناس قدیس را مظهر آن معرفی می‌کند. پاپ در این نوشتار می‌گوید: «توماس اکیناس قدیس کاشف ارسطو بیشترین هماهنگی بین «ایمان و عقل» یا همان نور الهی را به وجود آورده و توانسته است فارغ از هرگونه تضادی طبیعت را در خدمت فلسفه برای درک وحی الهی درآورد.» (ص ۶۵)

البته ناگفته نماند که کلیسای کاتولیک در زمانی که با مبارزهٔ شدید مخالفین خود علیه خرید و فروش مناصب و ثروت کشیشان درگیر بوده و اساس فلسفه، برخی از الهیون را جهت بازگشت به مسیحیت اولیه و محکوم ساختن جلال و ثروت پاپ‌ها رد کرده و دستگاه عظیم تفتیش عقاید را برای سرکوبی آنها به راه انداخته بود، دریافت که جلوگیری از این موج عملاً با محکوم ساختن سخنان آنان یا سوزاندن آنان کافی نیست. اصحاب کلیسا معتقد بودند که این افراد تحت تعالیم فلسفه یونانی در واقع بدعت‌گذاری را ترویج می‌کردند. از این روی در حدود قرن سیزدهم و آغاز نهضت قدیسی به جستجوی فلسفهٔ متقابلی برای حفظ الهیات خود برآمدند.

به عبارت دیگر کلیسای کاتولیک که وحشت از آن داشت، افکار حکمای یونانی پایهٔ ایمان را متزلزل کند، در مقام پاسخگویی برآمد و به همین جهت فلسفهٔ ارسطو را که از طریق توماس اکیناس با آئین مسیح

هماهنگ شده بود، به کار گرفت.

بدین ترتیب به توماس اکیناس که توانسته بود آراء ارسطو را طبق موازین مسیحیت تعبیر و تفسیر کرده و ضمن کوشش در جهت آشتی دادن قدرت دنیوی و اخروی نهایتاً حاکمیت روحانی را عالی‌تر و برتر از حاکمیت دنیوی دانسته بود، مقام قدیس بخشید، حال آنکه کلیسا فلسفهٔ ارسطوی مسیحی شدهٔ او را در ابتدا ممنوع و کفرآمیز اعلام کرده بود. بنابراین با توجه به این نوشتار این سؤال به ذهن متبادر می‌گردد که جزیمت و مرجعیت امروزین واتیکان که بارها در معرض خطر دیالکتیک و تهدیدات مارکس‌گرایی و دعاوی الهیات رهایی بخش قرار گرفته است و برای دفاع از وضع ایمان، خود را نسبت به امور دنیوی تحت لوای حقوق بشر و کمک به محرومان و مظلومان متعهد و درگیر دانسته است، آیا اکنون نیز در صدد آن نمی‌باشد که با مطرح ساختن ارتباط عقل و ایمان به هر طریق شده است درصدد پاسخگویی به مسائل امروزی بر آید و بدین ترتیب ابتکار را از فیلسوفان مدرن و مسیح نماهای امروزی برآید؟ پیشنهادها و رهنمودهای پاپ در این نوشتار گویای خطاری است جهت گسترش افکار ناشی از الحاد که از نظر وی در این روزهای واپسین قرن بیستم وضع اسف‌بارتری به خود می‌گیرد و توضیح می‌دهد که سنت انسان‌گرایی به غلو در امر راسیونالیسم منجر شده است که مظهر شیطان‌ترین مسئلهٔ قرن بیستم بوده و نهایتاً خود کامگی را دربرگرفته است.

از نظر پاپ نظام‌های عقلانی که پس از دوران قرون وسطی در غرب جایگزین ایمان شده‌اند به بحران جدائی عقل و ایمان از یکدیگر و تبدیل ایمان به خرافات و اسطوره شده است. حال آنکه سمت و سوی فلسفه بایستی به حقیقت منجر شده و وظیفهٔ دین تشخیص آن عناصری در نظام فلسفی است که با ایمان توافق ندارند. از سوی دیگر ایمان‌گرایی صرف نیز منکر آگاهی عقلانی شده و سدی در مقابل گفت‌وگو فلسفی قرار می‌دهد. بدین جهت مطالعهٔ فلسفی برای ساختار مطالعات تنولوژیکی اساسی است ولی متأسفانه با استفاده سوء از واژه‌های فلسفی، مطالعات تنولوژیکی به التقاط‌گرایی منجر شده که دعاوی تاریخی‌گری در درون آن پنهان شده و این تاریخی‌گری زیر نقاب مدرنیسم سعی دارد گفت‌وگو تنولوژیکی را صرفاً با به کارگیری آخرین و امروزی‌ترین عقاید زبان فلسفی به زمان ما مربوط سازد. از نظر پاپ تهدید دیگر علم‌گرایی است که به پیروی از مکتب اثبات‌گرایی دیگر اشکال شناخت را

بی‌اعتبار ساخته است و عملگرایی «پراگماتیسم» مبتنی بر اصالت عمل نیز یک مذهب عملی بر اساس مصلحت جوئی را نیز ارائه می‌دهد.

از نظر نویسنده: «پراگماتیسم همانا روش تفکری است که با گزینش برخی مسائل و رد اصول دیگر به دنبال نتایج عملی می‌باشد، بویژه آنکه حمایت فزاینده‌ای برای یک مفهوم خاص از دمکراسی به وجود آورده است که بر مبنای عطف به ارزش‌های تغییرناپذیر و ثابت بنا نمی‌شود. «اینکه آیا یک خط عملی مجاز می‌باشد یا نه، فقط توسط آرای اکثریت پارلمان تصمیم گرفته می‌شود. نتایج این نوع تصمیم‌گیری روشن است، زیرا در عمل می‌بینیم که بزرگترین تصمیمات اخلاقی بشریت یکی بعد از دیگری تحت‌الشعاع تصمیماتی که از جانب عوامل نهادینه گرفته می‌شود، قرار می‌گیرد. از سوی دیگر انسان‌شناسی، تحت دیدگاهی یک بعدی و فارغ از تحلیل‌های اخلاقی و وجودی مفهوم حیات و ایثار و فداکاری و زندگی پس از مرگ نیز با این عملگرایی در هم آمیخته است.» (ص ۱۳۱)

در جای دیگر نهایتاً جان پل دوم برای پست‌مدرنیسم به مرثیه‌خوانی می‌پردازد. از نظر وی این پدیدهٔ گنگ و نامفهوم منشاء هیچ‌انگاری بشریت (Nihilism) و سرخوردگی وی در جهان امروز می‌باشد. پاپ در نهایت یاری فلسفه و ایمان را در جهت کمک به طلب انسان که در جستجوی حقیقت غائی می‌باشد خواهان می‌شود. بطوریکه در آخرین بخش این نوشتار که تحت عنوان «نتیجه» آمده است می‌گوید:

«تفکر فلسفی اغلب تنها زمینهٔ درک و برقراری دیالوگ با افرادی می‌باشد که در ایمان ما شریک نیستند. جوش و خروش اخیر در نیازهای فلسفی گویای تعهدات فلاسفه می‌باشد تا راه را جهت گشایش دیالوگ ایمان و فلسفه در این لحظات تاریخی بگشایند. تفکر و اندیشه در پرتوی عقل و رعایت قوانین آن و تحت رهنمودهای درک عمیق‌تری که در سایهٔ کلام الهی صورت می‌گیرد منجر به آن می‌شود که فیلسوفان مسیحی بتوانند اندیشه‌ای را ارائه دهند که از جانب آنهاست که هنوز حقیقت غائی را که از جانب وحی الهی اعلام شده است درک نکرده‌اند قابل درک و خواستنی سازد. چنین زمینه‌ای برای درک و برقراری دیالوگ حیاتی می‌باشد، تا بدین ترتیب امروزه بزرگترین مسائلی که در مقابل انسانها قرار دارند مانند محیط زیست، صلح و همزیستی نژادها و فرهنگ‌های گوناگون بتوانند با همکاری شفاف و روشن بین مسیحیان و پیروان دیگر ادیان راه‌حلی پیدا کنند.»

همانطور که شورای واتیکان دو اعلام داشت که: «از نظر ما اشتیاق به برقراری چنین دیالوگی که گویای عشق به حقیقت می‌باشد، همگی را در برخواهد گرفت، فلسفه‌ای که در آن حتی پرتو ضعیفی از حقیقت خدائی بتوان یافت می‌تواند پاسخ اساسی به مسائل انسانی باشد و این فلسفه شالوده‌های راستینی خواهد بود برای اخلاقیاتی که جهان امروز بدان نیاز دارد.» نهایتاً نیز اضافه شود که در این نوشتار پاپ در جایی به طور قاطع اعلام می‌دارد که: «آدمی خود ذاتاً یک فیلسوف است.» □